

مذاق شریعت و مسأله استحسان

حیدر حب الله

ترجمه: سعید نورا

سوال^۱: سوالی از محضر شما دارم و امیدوارم طبق فهم خود آن را برای من آشکار کنید. دیده می شود برخی از فقهای ما همچون آقای خوئی و...، ضمن بحث از برخی مسائل و برای قطعی کردن نتیجه نسبت به قضیه ی محل بحث، از تعابیری همچون (مذاق شریعت) (ذوق فقه) (شم فقاہت) بهره می جویند. در بعضی از مباحث شما در (الدراسات المعاصرة) نیز استخدام ذوق شریعت دیده می شود همچنان که این تعبیر با تعبیر معاصر رایج نزد فقهای قانون یعنی (روح نص) نزدیک است. همچنان که برخی از پژوهشگران از تعبیر مبادی شریعت یا مبادی قانون و مشابه آن بهره می گیرند و همچنین ملاحظه کردم که برخی از پژوهشگران از امامیه استناد به ذوق فقه یا شریعت را نوعی استحسان دانسته اند مگر آن که قطعی باشد. مسئله قطع در بسیاری از حالات شخصی است و موضوعی نمی باشد آن چنان که شهید باقر صدر و چه بسا غیر او سعی در ضابطه مندی آن داشته اند.

آنچه در این جا به دنبال آن هستم این است که آیا تعبیر (مذاق شریعت) شبیه یا همتراز مقصد شریعت و غرض شریعت و مشابه آن نیست؟ طبیعتاً نظریه ی مقاصد آن چنان که برخی از فقهای غیر امامیه در رأس آن ها علامه شاطبی در «المواقفات» نسبت به آن نظریه پردازی کرده و آنرا

^۱ حیدر حب الله، إضاءات فی الفكر والدين والاجتماع ۱: سوال ۱۸۳.

پیش برده اند، نظریه ای وسیع تر است و ممکن است با مبانی امامیه در برخی از تأسیسات و تطبیقات هماهنگی نداشته باشد. دیدگاه شما چیست؟ آیا بین این دو تفاوت بنیادین وجود دارد؟

پاسخ: نکاتی در این جا مطرح است:

اولاً: وقتی فقها و علمای شریعت از ذوق شارع یا مذاق شارع یا شم فقهی یا ... سخن می گویند در حقیقت به دنبال بیان مسائلی هستند که در نتیجه ی تراکم موارد جزئی ناخودآگاه و در دل همزیستی با نصوص و لمس فراز و فرود و حالات آن در زمینه های گوناگون برای ایشان قناعاتی ایجاد شده است. زیرا همانگونه که می توان با مراجعه به نوشته ها و عین عبارات یک فرد ایده ها و اندیشه های وی را فهمید همچنین می توان با توجه به قسمت های خالی بین سطور متن وی نیز به خوانش وی دست یافت از این طریق که هرکسی یک مدت زمان معینی با کلمات و دیدگاه های وی زندگی کند به سلیقه و سبک و شیوه تفکر او پی خواهد برد و افراد بشر در تعاملشان با یکدیگر در زندگی خود این روش را بکار می گیرند. فقها نیز به اصطلاحاتی از این دست که زائیده اطمینان حاصل از تعامل زیاد و طبیعی با حجم انبوهی از نصوص در ابواب و موضوعات گوناگون است استدلال می نمایند.

اما این به معنای کفایت صرف ادعا به لحاظ پژوهشی نیست یعنی وقتی فقیه ادعای وجود چنین مذاقی می کند باید آن را به استفاده از دو روش زیر از حالت ناخودآگاه به خودآگاه تبدیل نماید:

اول: مرور دوباره گزاره ها با هدف مطالعه دقیق هر آنچه به موضوع مورد بحث، مرتبط می شود زیرا این مراجعه مجدد ذهنیت اشتباهی را که در مطالعات پراکنده پیشین ایجاد شده را مشخص می نماید.

دوم: بازخوانی نقادانه نصوص معارض احتمالی و سعی در یادآوری و تجمیع این موارد؛ زیرا این نصوص معارض بعضاً قابلیت از بین بردن اطمینان قبلی و تبدیل آن به صرف یک احتمال را دارند. اینها مربوط به عالم درونی خود فقیه است اما وقتی یک فقیه در مباحث

علمی‌اش مذاق شریعت را مطرح می‌کند به نظر قاصر بنده بایستی از روش تلنگرهای وجدانی استفاده نماید زیرا فقیه در موضوعاتی این چنینی نص صریحی برای اقناع دیگران نمی‌یابد در نتیجه مجبور می‌شود تا اشاره‌ای به تلنگرهای وجدانی داشته باشد که بیشتر از اینکه به تنهایی دلیل باشند احساس درونی دیگر فقها را تحت تأثیر قرار داده و عین همین اطمینان برای آنان نیز شکل گیرد.

دوم: بنا بر آنچه در بالا بدان اشاره نمودیم نظریه مقاصد شاطبی با شیوه استقرایی که آن را مطرح نمود یک بیان آگاهانه از این فرایند نامحسوسی است که برخی از فقهای شیعه آن را به کار بردند اما نهایتاً باید گفت که تلاش‌های علمای شیعه لزوماً در باب مقاصد و اهداف نمی‌گنجد و این گونه نیست که هر استقرایی در فقه برای رسیدن به یک قاعده فقهی به معنای بحث از مقاصد باشد چرا که میان مقاصد و قواعد فقهی هم تشابه است و هم تمایز.

سوم: بنابر آنچه گذشت کسانی که مسأله مذاق شریعت را نوعی استحسان دانسته اند هم درست می‌گویند و هم خیر؛ زیرا مذاق شریعت باید به آستانه علم و اطمینان برسد و الا ظنی فاقد حجیت خواهد بود و آنگاه که ادعای مذاق شرع و شم فقاہت اگرچه با کمک تذکر و اشاره (به دلیل) تبدیل به خروجی‌های آگاهانه نشود برای دیگران نوعی ظن و استحسان به شمار می‌رود.

چهارم: آنچه از سخنانتان فهمیدم این است که چنانچه موضوعی جنبه شخصی پیدا نماید فاقد ارزش خواهد شد یعنی اجتهاد باید در ریز مسائل هم بر اساس قواعدی کاملاً واضح و ضابطه مند باشد اما ایرادی که به نظرم می‌رسد این است که چنین چیزی واقع بینانه نیست زیرا هر کس که با تاریخ و زبان سر و کار دارد بایستی به این نکته توجه داشته باشد که به روی یک سطح لغزنده و متحرک قرار دارد. در مسأله حجیت ظهور هم که رکن اساسی اجتهاد در نزد مسلمانان است ویژگی شخصی و فردی به تطبیقات و پیاده‌سازی‌اش سرایت می‌کند و همین مسئله در ادعای مذاق شرع نیز صادق است و آنچه در زمینه ضابطه‌مندسازی در این جا امکان‌پذیر است این است که اولاً در دو عرصه زبانی و تاریخی با ایجاد محیطی مهیا و افزودن عنصر تلنگرهای وجدانی و نظام قرائن

خواننده را به فهمی بهتر رهنمون ساخت و دوم اینکه با رویکردی نقادانه نصوص را مورد بازخوانی قرار داده تا بدین وسیله نقاط ضعف برداشت‌های زبانی آشکار شود.